

# جامعه‌شناسی آموزش و پرورش در ایران

قسمت اول

تاریخ فرهنگ و تعلیم و تربیت در ایران، به اعتبار ارزشهای حاکم بر ساختار آن، به سه دوره تقریباً متمایز و مشخص: فرهنگ باستانی، اسلامی و معاصر تفکیک می‌شود. «فرهنگ باستانی» از آغاز تاریخ مکتوب تا پایان حاکمیت ساسانیان را شامل می‌گردد. «فرهنگ اسلامی» همزمان با اشاعه اسلام در ایران تکوین یافته و تا نفوذ فرهنگ غربی ادامه داشته است و «فرهنگ معاصر» مبین نظام آموزشی خاصی است که با رواج فرهنگ مغرب زمین در ایران آغاز و به طور رسمی از زمان تأسیس دارالفنون تا عصر حاضر سیستم تعلیم و تربیت کشورها را تشکیل می‌دهد. ذیلاً تحولات و ویژگیهای هر یک از ادوار سه گانه فوق به طور ایجاز و اختصار بررسی می‌شود:

## ۱- ویژگیهای فرهنگ باستانی ایران

بر اساس اسناد و منابع تاریخی موجود در ایران باستان طبیعت، وضع جغرافیایی، دین و دولت از مهمترین عوامل مؤثر در تعلیم و تربیت بوده است.<sup>۱</sup> و هدف از تربیت به طور کلی عبارت از «مفید بار آوردن فرد برای جامعه» و به طور تفصیلی «در خدمت به اجتماع و کشور، خانواده، رفع مسئولیت از پدر و مادر و بهبودی حال و برتری بر دیگران» خلاصه می‌شده است.<sup>۲</sup>

البته باید تصریح نمود که تعالیم زرتشتی در تحریض و تشویق به دانش اندوزی و شکل‌گیری میانی فرهنگی و مسائل تربیتی این دوره تأثیر بسزایی داشته و حتی اصول و اهداف تعلیم و تربیت نیز از آن متأثر شده است؛ چنان که در پندنامه زرتشت آمده است: «به فرهنگ خواستاری کوشا باشید، چه فرهنگ، تخم دانش و برش، خرد و خرد رهبر هر دو جهان است... فرهنگ اندر فراخی پیرایه و اندر سختی پناه و اندر پریشانی دستگیر و اندر تنگی پیشه است.»<sup>۳</sup> سازمان تعلیم و تربیت ایران باستان در ادوار مختلف یکسان و یکنواخت نبود، سالهای متعددی خانواده و آتشکده و آموزشگاههای درباری به پرورش اطفال پرداخته و در عصر ساسانی دبستان و دانشگاه نیز بر آنها افزوده شده است. بر اساس منابع و اطلاعات مکتوبی که در دست است، تربیت در این دوره ماهیت طبقاتی داشت و نظام رسمی مختص تعلیم و تربیت شاهزادگان و فرزندان اعیان و اشراف بود که برای رهبری مردم پرورش می‌یافتند و موضوع تعلیم مشتمل بر تربیت بدنی، اخلاقی، عقلانی و اجتماعی می‌شد. نظام تربیتی در آموزشگاههای ایران باستان به مقتضای نظام اجتماعی بر عرف و سنت و اطاعت و انضباط شدید استوار بود، معلمان که معمولاً از روحانیون بودند، شاگردان را به تمرینات و ریاضت‌های

دشوار می‌گماردند تا بدینوسیله آنان را برای زندگی اجتماعی آماده نمایند. روش تعلیم، القائی و مبتنی بر اقتدار معلم بود؛ اما در همه نقاط کشور یکسان نبوده؛ یا متأثر از آن بود. دولت حدود برنامه و مدت تحصیل را تعیین می‌نمود و اولیایا را در انتخاب معلم و پرورش فرزندان آزاد می‌گذاشت، و با دولت در تمام عوامل تربیتی و القاء عادات و عقاید معینی دخالت می‌نمود که این روش مأخوذ از فرهنگ اسبابت بود.<sup>۴</sup> به تصریح متونی که از هرودت و استرابون باقی مانده است، تحصیل در ایران باستان از سن ۵ سالگی، و بر اساس تحریرات افلاطون و متن شاهنامه فردوسی، از سن هفت سالگی آغاز می‌شده است و معمولاً تا پانزده سالگی ادامه می‌یافت. البته «برای شاهزادگان و فرزندان اشراف تا بیست الی بیست و چهار سالگی بلامانع بود».<sup>۵</sup>

تعلیم دختران بیشتر جهت آمادگی انجام وظایف خانگی و فرزندداری معمول بوده است ولی برخی ورزشها مثل چوگان بازی، سوارکاری به طور همگانی و نیز ادبیات موسیقی منحصرأ به دختران اشراف آموخته می‌شد. معلمین (اتروان) از طبقه موبدان و شاهزادگان و استادان ارگان برگزیده می‌شدند و به علت موقعیت و پایگاه اجتماعی خود مورد احترام و معزز بودند و «برنامه تحصیل عمومی سه بخش عمده پرورشی دین و اخلاق، تربیت بدنی و سوادآموزی و حساب برای طبقات خاص را شامل می‌شد».<sup>۶</sup> در تعلیمات حرفه‌ای بیشتر شغل پدر برای جانشینی آتی ملحوظ بوده، اما به تدریج تخصصی‌تر شده تا آنجا که «درس عمده دوره عالی، پزشکی (طب و بیطاره) بوده و نیز در قرن سوم میلادی اردشیر بابکان متأثر از کتب علوم و ادبیات هند و یونان دانشگاه گندی شاپور را به نام پسرش بنا نهاد که تا اواخر قرن سوم هجری دوام و قوام داشت و از مراکز مهم علمی آن روزگار بشمار می‌رفت».<sup>۷</sup>

در جامعه طبقاتی عهد ساسانی چنان که

پژوهندگان متذکر شده‌اند به طبقات پایین جامعه اجازه تحصیل داده نمی‌شد، زیرا معتقد بودند که «فرومایه‌زادگان چون علم و ادب و کتابت بیابند، طلب کارهای بزرگ کنند و چون بیابند، در رنج‌نابیندن خاطر و وضع مرتبه بزرگان بکوشند»<sup>۸</sup>.

اما مطلوب قشرهای مرفه از تعلیم و تربیت در دوره ایران باستان نیروی اخلاقی و بدنی، مناعت و شرافت ملی، جوانمردی و سلحشوری و میهن‌دوستی بود. انحصاری بودن دستگاه آموزش و پرورش در میان طبقات اعیان و اشراف و روش القاء عقیده و وادار کردن متعلم به تسلیم کورکورانه و متابعت از قدرت و قوه قهریه حاکم از عمده‌ترین اشکالاتی است که بر نظام تعلیم و تربیت عصر باستانی ایران وارد است.

## ۲- ویژگیهای فرهنگ اسلامی ایران

پس از اشاعه نهضت اسلامی در ایران، ارزش و فضیلت علم به مدد نبوغ سرشار ایرانیان تعمیم نسبی یافته و از قرن دوم هجری به ویژه پس از استقرار خلافت عباسیان و نفوذ عناصر ایرانی در فعالیتهای سیاسی و فرهنگی به اوج خود رسید. در آغاز، مهمترین کانون تعلیم و تربیت مسلمانان مسجد بود و در غالب بلاد ایران نظیر بخارا، نیشابور و بلخ مساجد بزرگی وجود داشت که کانون حلقه‌های درسی مدرسان و استادان علوم عقلی و نقلی بوده سپس تأسیس مدارس برای تعلیم علوم شرعی معمول شد. از قرن چهارم با تبدیل حوزه‌های درسی به مدارس علمیه و سپس با تأسیس مدارس نظامیه در عصر سلاجقه، بغداد مرکز و محور فعالیتهای فرهنگی جهان گشت و از آنجا پرتو علم و معرفت به مغرب زمین تابیدن گرفت تا آنجا که اروپا را به تلاش در تجدید حیات فرهنگی (رنسانس) در قرن نهم هجری تحریض و ترغیب نمود. در ارکان آموزش و پرورش اسلامی ایران از نیمه قرن سوم تا استیلای مغول تغییر عمده‌ای حاصل

نشد مگر این که «صدارت نظام الملک در توسعه مدارس و بسط معارف تأثیر نهاد، به علاوه از قرن سوم به بعد علوم و فنون و ادب پیشرفت نموده و در عصر خواجه نظام الملک در بسیاری از شهرها از جمله نیشابور، بلخ هرات، خواف، مرو، آمل، اصفهان، بصره، موصل و به ویژه بغداد مدارس نظامیه ایجاد شد که نهضت فرهنگی عظیم و ظهور اندیشه‌ورانی چون غزالی و خواجه نصیرالدین طوسی و سعدی شیرازی را موجب گشت»<sup>۹</sup>.

در شهرت و اهمیت نظامیه‌ها همین اندازه کافی است که «خواجه نظام دوست هزار دینار خرج بنای این مدرسه کرد و هر سال یازده هزار دینار در نفقه شاگردان خرج می‌شد و شش هزار شاگرد داشت که علم وفقه و تفسیر و حدیث و ادب و غیره فرا می‌گرفتند و به شاگردانی بی‌بضاعت خرج تحصیل هم داده می‌شد»<sup>۱۰</sup>.

در این دوره علاوه بر تقویت مدارس نظامیه و مدارس علمیه، تا سه قرن بعد از ظهور اسلام در ایران تعلیمات عالی به سابق مخصوصاً طب و داروسازی و فلسفه در دانشگاه جندی شاپور دائر بوده و به خدمت خود ادامه می‌داد. البته مدارس علمیه خود کمکی آموزشی برای مساجد بود، چنان که اغلب مساجد حتی بعد از تأسیس نظامیه‌ها علاوه بر آموزش عمومی، حلقه‌های تدریس در شاخه‌های متنوع و پیچیده اسلامی داشتند و گاه استادان مدارس علمیه در مسجد نیز تدریس می‌کردند<sup>۱۱</sup>، اما به تدریج روش مدارس علمیه سبب محدودیت مباحث دینی و سنتی و رونق تفکر صوفیانه گشت و روش تعقل حای خود را به اشراق و تکیه بر منقولات داده و سیر آفاق به سیر انفس مبدل گردید. متفکران مرعوب از تکفیر و تبعید، تعقل و استدلال را رها کرده و در پی معنویت به عرفان و زهد پناه بردند و بدین گونه خاتقاه‌ها شکل گرفت و تعارض بین مدرسه و خاتقاه نهایتاً به تضعیف هر دو

منجر شد و دوره انحطاط و رکود فرهنگی که بعد از تسلط مهاجران ترک بر سرزمینهای اسلامی آغاز شده بود، تشدید و تسریع شد و در نتیجه بی‌اعتنائی نسبت به سرنوشت اجتماعی مردم زمینه را برای تهاجم مغول و تانار و نابودی میراث فرهنگی فراهم آورد. در این دوره رنج و گداز، به دلیل دو قرن و نیم بلا تکلیفی و هراس هیچگاه فرهنگ به درجه قبل نرسید ولی در اغلب علوم و فنون از محصول دوره قبل تقلید ناقصی به عمل آمد تا این که پس از قیامهای بیابی و انقطاع فرهنگی طولانی، دوره وحدت ملی و بسط تشیع به اهتمام سلاطین صفوی فرا می‌رسد و مذهب اساس وحدت ملی می‌شود و مکتب و مسجد و مدرسه و مجالس وعظ و تعزیه و روضه، سیاست مذکور را عملی می‌سازد.

«در این دوره هدف تعلیم، مسلمان متقی بار آوردن و توسعه سازمان فرهنگ و برنامه و ایجاد محبت به آل علی و سپس خواندن و سوادآموزی مقدماتی و فراگیری زبان عربی و بعد وارد شدن در حوزه‌های علمیه با روش سخت و مشکل، منع تفریح، اعمال مباحثه و مذاکره با تعبد و تقیبه بود»<sup>۱۲</sup>. اگر چه در این دوره جنگهای فرقه‌ای و تعصبات خام مانع رشد و اعتلای فرهنگ اسلامی گردید ولی تعلیم و تفقه نسبت به گذشته با اقبال عمومی بیشتری روبرو شد و تمکن مالی و ازدیاد ثروت نیز سبب ترقی هنرهای زیبا و معماری گشت. پس از این، عصر حاکمیت افشاران تأسیس دارالفنون در نیمه دوره قاجاریه، عصر آشفتگی و تبه است که با زلزله اوضاع سیاسی و ضعف فرهنگی آغاز می‌شود. با این که در سازمان مدارس تغییر عمده‌ای حاصل نشد ولی در تعلیمات فنی و نظامی به کارگیری مستشاران غربی و آموزش زبانهای انگلیسی و فرانسوی معمول گشت و همراه با کم شدن تعصبات مذهبی فرقه‌ای، به تدریج زمینه نفوذ فرهنگ غرب فراهم آمد و نیز در همین دوره است که برای اولین بار چاپخانه در ایران تأسیس گردید.

معلمین این دوره «مدرس» و «معبد» نامیده می شدند و «مدرسین از علمای معتر و با تقوی و مشهور بودند و مدرسی بزرگترین پایگاه علمی بود؛ هر گاه مدرسی جامع شرایط پیدا نمی شد شخصی را موقتاً به سمت نایب مدرس معین می کردند. در حلقه درس همواره دو «معبد» در دو طرف مدرس ایستاده و بیانات او را به آوای بلند تکرار نموده و بعد از پایان درس اشکالات محصلین را مرتفع می ساختند»<sup>۱۳</sup>.

به طور خلاصه سازمان تعلیم و تربیت از آغاز اشاعه اسلام در ایران تا تأسیس دارالفنون که تقریباً بیش از دوازده قرن به طول انجامید، بر محور اصول ذیل استوار بود:

۱- روش - نظام آموزش، نظام طلبگی بود که آزادی سنی در آغاز به تحصیل و مدت آن و نیز روش خلیفه گری، حلقه درسی، حفظ الگویی و حرمت مقام استاد، انگیزه متعالی برای تحصیل و تبلیغ احکام اسلامی، احساس مسئولیت، تقدم تزکیه بر تعلیم، نظارت مفهومی نسبت به یکدیگر، فریضه شمردن علم از ویژگیهای بارز آن بود.

۲- فضای آموزشی - مکان تحصیل در مساجد، حوزه های علمیه، مدارس نظامیه و مکاتب و منازل اشخاص صاحب دانش و فضل بود که معمولاً با موقوفات و هدایا اداره می شد. فراهم ساختن امکانات تعلیم و تربیت در این دوره، توسط افراد و آحاد جامعه صورت می گرفت به نحوی که مکانی را به خاطر رضای خدا و پاداش اخروی جهت تعلیم وقف می نمودند. علاوه بر وقف و هدایایی بی حساب مردم به نهاد تعلیم و تربیت نیمی از خمس - که اصطلاحاً سهم امام نامیده می شود - به تعلیم و تربیت و تلاشهای فرهنگی و آموزشی تعلق می گرفت.

بر اساس نظر ابن خلدون در مقدمه کتاب معتبر «العبر»، مساجد محل درس و تعلیم دو گونه بود؛ اول مساجد بزرگی که تولید آنها با خلیفه یا حاکم و تدریس در آنها منوط به

اجازه یکی از آن دو بود. دوم - مساجد کوچک که امور آنها به کمک همسایگان یا مردم محله روبراه می شد و تدریس در آنها متوقف به اجازه ای نبود، به طوری که در آن عصر کار و نحوه تدریس معلمان و مدرسان کنترل نمی شد.<sup>۱۴</sup>

۳- حق التعلیم - مدرسین معمولاً از عایدات اوقاف حقوق دریافت می کردند و در هر مرحله از تعلیم هدایایی از اولیا انتظار داشتند و به دلیل عدم کفایت وجوه دریافتی در ضمن اشتغال به تعلیم به امور دیگری چون تحریرات شرعی، استنساخ کتب و رفته نویسی نیز می پرداختند ولی با این همه موقوفات مهمترین منابع مالی سازمان تعلیم و تربیت در این دوره بوده است. «مدارس موقوفاتی داشت و در این موقوفات مدارس متولی و ناظری نظارت می کرد... و از محل موقوفات مدرسه را تعمیر می کردند و به تمام کارکنان از محصل تا خادم مشاھر و موجب می دادند و گاه از جانب امرای وقت اشخاص به تفتیش در امور موقوفات مدارس گماشته می شدند، اینان اگر مشاھر مدرسان یا حق موقوف علیهم عقب می افتاد به آنان می رسانیدند و اگر امر اوقاف مغشوش بود، مرتبش می کردند»<sup>۱۵</sup>.

۴- تعلیم و تربیت زنان - تعلیم و تربیت زنان نیز در این دوره طولانی - چنان که سنت نبوی اقتضا می کرد، رایج بوده است. خواجه نصیرالدین طوسی یکی از مدرسین بزرگ این عصر در مورد تربیت زنان می نویسد: «باید به فریحه و استعداد ذاتی آنان نگرست و آنچه موافق ولایق ایشان بود، استعمال کرد و ایشان را در وقار و عفت و حیا و دیگر خصالی که برای ایشان شایسته باشد، تربیت باید نمود و هر چه در زمان، محمود بوده بدیشان بیاموخت.»<sup>۱۶</sup>

۵- برنامه مکاتب و مدارس - قرآن اساس تعلیم در مکتب بود و به گفته ابن خلدون تعلیم دادن قرآن به فرزندان یکی از شعائر دینی بود<sup>۱۷</sup>. برنامه مدارس علمیه نیز

ابتدا ساده بود ولی به تدریج که علوم و ادبیات به زبان عربی مدون گشت، متکامل تر شد. موادی که در هر مدرسه تدریس می شد بستگی به زمان و مکان و وقف مدرسه و میل واقف و متولیان موقوفه و عده طلاب و شخصیت و تخصص مدرسین داشت و مدارس ملی نیز دارای سازمان و برنامه ثابتی نبود، مدیر و مؤسس هر مدرسه بر حسب ذوق و سلیقه خود و اطلاعاتی که از مدارس جدید بدست آورده بود و معلمینی که پیدا می کرد، موادی را می آموخت.

۶- هدف تحصیل - از مجموع آرا و عقاید نویسندگان و صاحب نظران تعلیم و تربیت در دوره فرهنگ اسلامی نظیر غزالی، ابن سینا، شیخ طوسی و جامی چنین مستفاد می شود که متصدیان تعلیم و تربیت سعی داشته اند «نخست کودک را معتقد به خدا و شریعت اسلام بار آورند، دوم این که او را آراسته به اخلاق حسنه کنند و سومین هدف تحصیل، کسب هنر یا پیشه یا وسیله ای برای امرار معاش و هدف چهارم آشنایی با بهداشت و حفظ تندرستی بود»<sup>۱۸</sup>.

۷- جواز یا گواهینامه تحصیلی - در مدارس و محافل علمی ایران بعد از ظهور اسلام مدرک و مدرک گرایی اهمیت نداشت. اصل بر تفهیم و یادگیری و کسب حکمت بود، با وجود این استاد به طلبه ای که خوب درس خوانده بود و یک دوره سطح یعنی «تحصیلات مفید به متن» را به طور کامل و دقیق گذرانده و از نظر اخلاقی و اعتقادی، صلاحیت و شایستگی خود را به اثبات رسانده بود، اجازه یا جوازی داد. جواز در واقع دانشنامه ای بود که مدرس به نام «تلمیذ» خود صادر می کرد، اما معمولاً طلبه مستعد بر اساس روح علمی حاکم بر حوزه ها به این مدرک یا جواز اکتفا نمی کرد و برای آگاهی بیشتر و کسب فضائل علمی دوره خارج را طی کرده تا اخذ درجه اجتهاد نیز پیش می رفت.

ادامه دارد